

# بازخوانی و نامگذاری

## چند بیت از کتب

### ادبیات فارسی دبیرستان دوره دوم

محمد پاک‌نهاد، عضو هیئت علمی

و استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران

#### چکیده

زبان پدیده ثابتی نیست و دائم در حال دگرگونی و تحول است. این تحول به همه بخش‌های زبان مربوط می‌شود. گاهی معناهای واژه‌های تغییر می‌کند و گاهی جابه‌جایی و حذف اجزاء زبان جزء ویژگی سبکی یک اثر یا دوره تاریخی می‌شود و از طرفی همین ویژگی‌های زبان برای دوره‌های متأخر ایجاد ابهام می‌کند. به‌طور خلاصه، باید گفت دانستن ویژگی‌های سبکی، تطور زبان و دستور زبان از مهم‌ترین مسائلی است که برای روشن ساختن معنای متون نظم و نثر کهن و جدید باید از آن‌ها کمک گرفت. برای نشان دادن این امر چند بیت از کتب ادبیات فارسی دبیرستان انتخاب شده است، تا با بررسی این ابیات معنایی روشن و سر راست از آن‌ها ارائه شود. پیداست این سخن بهانه‌ای است تا این ابیات شرح و به زبان امروز بازگردانی شود و همچنین، نکاتی در روشنگری عنوان دروس زبان و ادبیات فارسی بیان گردد. این مقاله بیشتر بر دیدگاه چامسکی در زبان‌شناسی تکیه کرده است. وی معتقد است که دستور زبان برای توصیف واقعیات زبانی باید علاوه بر نشانه‌ها و روابط آشکار، به کشف روابط نهفته موجود در زیربنای جمله‌ها نیز توجه کند.

**کلیدواژه‌ها:** دستور زبان، حذف و تطور در زبان، ارتباط معنا و نحو زبان، حرف عطف، آزادی، رواق بالا، طرّه سیاه، بچه‌های آسمان

#### درآمد

یکی از ویژگی‌های زبان، تطور و دگرگونی آن است. زبان تحت تأثیر عوامل گوناگون دگرگون می‌شود و این دگرگونی همه بخش‌های زبان را دربرمی‌گیرد. تحول آواها و اصوات، تحول ساخت کلمات، تحول نحوی، معنایی و واژگانی اساسی‌ترین تحولات تاریخی هر زبان است (باقری، ۱۳۸۵: ۶). چه بسا بی‌توجهی به تطور معنی یک واژه یا ارتباط نحوی اجزاء یک جمله، ما را از فهم درست یک متن باز دارد. در این مقاله

را بررسی می‌کنیم.  
- بر چنین دختری به آزادی  
اختیارت کنم به دامادی (ادبیات اول)  
- ای طاق نهم رواق بالا  
بشکسته ز گوشه کلاهت  
- مه طاسک گردن سمندت  
شب طرّه پرچم سیاهت  
- ایزد که رقیب جان خرد کرد  
نام تو ردیف نام خود کرد (ادبیات سوم)  
- نه سایه دارم و نه بر، بیفکنندم و سزاست  
و گرنه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند  
(ادبیات سوم)  
- بچه‌های آسمان

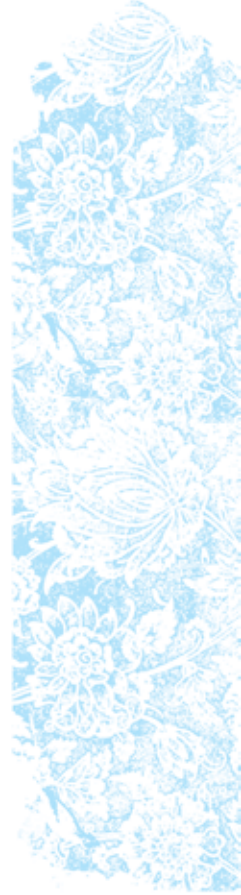
#### متن اصلی (طرح مقدمات و بحث)

در «ادبیات فارسی»، سال اول دبیرستان، داستانی از هفت‌پیکر نظامی بازنویسی شده است. این داستان تلخیص افسانه‌ای است که دختر پادشاه اقلیم ششم (بانوی چین) در گنبد صندلی و در روز پنج‌شنبه برای بهرام نقل می‌کند (نظامی، ۱۳۷۶: ۲۸۳). عنوان این درس در ادبیات فارسی سال اول دبیرستان «داستان خیر و شر» است.

در این داستان، بی‌تی وجود دارد که بدون آگاهی از تحول معنایی واژگان نمی‌توان معنای سر راستی از آن ارائه کرد. ملک‌الشعراء بهار در «سبک‌شناسی» خود کلماتی را نام می‌برد که در گذشته بسیار متداول بوده اما امروز منسوخ شده‌اند. (بهار،

رواق بالای (بلند)  
طاق نهم که نقطه اوج  
آسمان‌هاست در برابر  
عظمت مقام حضرت  
محمد (ص) اعتبار خود  
را از دست داده است

سعی بر این بوده است که مفهوم ابیات و عبارات زیر که معمولاً معنایی سر راست و روشن ندارند، روشن شود. این نمونه‌ها در کتاب‌های ادبیات فارسی اول، دوم و سوم دوره دوم متوسطه است. نخست به ابیات شرح شده نظری می‌افکنیم و سپس آن‌ها



۱۳۷۳، ج: ۴۲۹) واژه آزادی در بیت زیر نیز دچار چنین تحولی شده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از کاربردهای معنایی گذشته آن امروز منسوخ شده است: بر چنین دختری به آزادی اختیارات کنم به دامادی باید دانست که «آزادی» در دوره‌های اولیه نثر فارسی دری (سامانی، غزنوی و خوارزمشاهیان) معنای مختلفی داشته است. اکثر فرهنگ‌ها مثل آندراج، برهان قاطع و معین در بیان معنای واژه آزادی، شکر و سپاس را هم علاوه بر معنای مصطلح امروز ذکر کرده‌اند. اما در لغت‌نامه دهخدا معنای متعددی با ذکر شواهدی از متون فارسی ارائه شده است که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- جدایی و دوری:

ز مهر خویش جز شادی نبینم  
که از پیروزی آزادی نبینم  
- خوشی و استراحت:  
ای جهانی ز تو به آزادی  
بر من از تو چراست بیدادی (فرخی)  
- شکر و سپاس و حق شناسی و مدح و ثنا:  
نیا طوس را دید و در برگرفت  
بپرسید و آزادی اندر گرفت (فردوسی)  
ابلیس پیش ایشان شد و از حال ایشان  
بپرسید آدم از خدای تعالی شگری کرد و  
آزادی کرد و تسبیح کرد خدای را (بلعمی)  
- ضد بندگی:

آزادی آرزوست مرا دیر سال‌هاست  
تا کی ز بندگی نه کم از سرو سوسنم  
(عمادی شهریاری)  
در مثنوی مولوی چهارده بیت وجود دارد  
که واژه آزادی در آن‌ها آمده است (مثنوی،  
۱۳۸۸).

آزادی در این ابیات معانی مختلفی دارد که  
از جمله آن‌ها در ابیات زیر معنای شادی و  
خرمی است.

ای گروه مؤمنان شادی کنید  
همچو سرو و سوسن آزادی کنید (۶،  
۴۵۴۲)

بر مراد تو روم شادی کنم  
بنده تو باشم آزادی کنم (۴، ۳۴۴۰)  
آنکه ز هر سرو آزادی کند  
قادر است از غصه را شادی کند (۶، ۱۷۴۲)

چنان‌که گفته شد، ملک‌الشعراء بهار از واژگانی نام می‌برد که بسیاری از معنای آن‌ها در گذشته، امروز از میان رفته است و کاربردی ندارد. وی در ج ۱ سبک‌شناسی برای آزادی، معانی تشکر، امتنان نمودن، متشکر بودن را آورده است (بهار، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۲۹). همو می‌آورد که در «تذکره‌الاولیا» آزادی به معنی نجات و آزادی از مادیات است و آزاد، درست ترجمه بُختار پهلوی است که در آداب مزد یسنا به معنی آزاد شده از سرشت «هریمن» مستعمل بوده است (همان، ج ۲: ۲۱۰). در مقاله‌ای که در وبگاه تخصصی گروه زبان و ادبیات فارسی استان بوشهر، بهشهر و اردبیل به نمایش درآمده، با ذکر شواهدی از لغت‌نامه دهخدا و جمله‌ای از معارف بهاء

## دانستن ویژگی‌های سبکی و آشنایی با علم دستور زبان در روشن ساختن معنای متون نظم و نثر کهن و جدید کمک قابل توجهی می‌کند

ولد، آزادی در بیت مذکور، حق‌شناسی و شکر و سپاس معنا شده است (گروه زبان و ادبیات فارسی بوشهر، بهشهر، اردبیل، آخرین بازنگری ۸۷/۱۰/۲۸ دسترسی در ۱۳۹۰).

با این توضیحات اگر به دقت به سیر داستان توجه شود، آوردن معنای سپاس و حق‌شناسی صحیح نیست؛ زیرا راوی ابیات مذکور در داستان، چوپان است:

جز یکی دختر عزیز مرا  
نیست و بسیار هست چیز مرا  
گر نهی دل به ما و دختر ما  
هستی از جان عزیزتر بر ما  
بر چنین دختری به آزادی  
اختیارت کنم به دامادی

با توجه به نیکی‌هایی که چوپان و دختر وی در حق جوان نابینا و مال‌باخته کرده‌اند، جوان باید سپاسگزاری و قدردانی کند نه چوپان. به این دلیل، معنای سپاس و حق‌شناسی درست نمی‌نماید. از طرف دیگر، اگر به بقیه ماجرا در هفت‌پیکر توجه شود ابیاتی وجود دارد که معنای آزادی را روشن می‌سازد. البته این ابیات در داستان «خیر و شر» نیامده است.

خیر کاین خوشدلی شنید ز کرد  
سجده‌ای آن چنان که شاید برد  
چون بدین خرمی سخن گفتند  
از سر ناز و دلخوشی خفتند (نظامی،  
همان: ۲۸۳)

واژه‌های خوشدلی، خرمی و دلخوشی در این ابیات و همچنین بافت حکایت و سیر داستان به گونه‌ای است که مناسب‌ترین معنی برای واژه آزادی، شادی و رضایت خاطر و خشنودی است. اگر این بیت بازگردانی شود، بدین صورت در می‌آید:  
من تو را بر چنین دختری با شادی و خشنودی و رضایت کامل به دامادی انتخاب می‌کنم (برمی‌گزینم).

در راستای همین تحول می‌توان به تحول صرفی و نحوی زبان نیز اشاره کرد. البته نمونه قابل ذکر برای این مورد، باید از نثر فارسی انتخاب شود؛ زیرا طبیعتاً زبان شعر دارای ضرورت‌هایی است که باعث جا به جایی ارکان و اجزاء زبان می‌شود، اما گاهی این‌جا به جایی به گونه‌ای است که در نظام دستوری زبان ابهام و ضعف تألیف ایجاد می‌کند؛ مثلاً در بیت زیر جا به جایی صفت، ابهام ایجاد کرده است:

مه طاسک گردن سمنند  
شب طره پرچم سیاهت

این بیت از ترکیب‌بند یازده‌بندی جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی است که در ادبیات سال سوم دبیرستان، بند اول آن ذکر شده است. استاد وحید دستگردی در مقدمه دیوان جمال‌الدین می‌گوید: «ترکیب‌بندی بدین رشاققت و سلاست در دیوان هیچ یک از اساتید باستان جز دیوان سعدی دیده نمی‌شود و مسلم شیخ هم در ترجیع معروف خود بدین ترکیب‌بند نظر داشته» (عبدالرزاق اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۹).

علی اصغر شهبازی بند اول این ترکیب‌بند را با عنوان «ای طاق رواق بالا» در نشریه پویه شرح نموده است (شهبازی ۱۳۸۶: ۳۶). این شرح جامع و درخور توجه، در بعضی موارد قابل نقد است؛ مثلاً ایشان در توضیح بیت مذکور، سیاه را صفت پرچم دانسته است؛ در صورتی که سیاه صفت طره می‌باشد.

در همین مقاله در شرح بیت «این طاق نهم رواق بالا/ بشکسته ز گوشه کلاهت» نوعی پریشانی و آشفتگی دیده می‌شود. در این بیت، «بالا»، صفت رواق و به معنای بلند است. آنچه شکسته است طاق نهم نیست بلکه رواق بالای طاق نهم می‌باشد. رواق‌های ایوان سایبان ساختمان است که به منزله سقفی است که در جلوی خانه ساخته شده است. البته این رواق می‌تواند در معنای سقف هم باشد؛ یعنی سقف بلند آسمان نهم. این رواق بالای طاق نهم (آسمان نهم) به وسیله گوشه کلاه پیامبر اکرم (ص) در هنگام معراج آن حضرت شکسته شده است. نکته مهم در این بیت که معمولاً کمتر مورد توجه بوده و حتی در بخش توضیحات درس هم به آن توجه نشده، واژه «کلاه» و «گوشه کلاه» است. کلاه‌داری به معنی ریاست و سروری است (حواشی غنی: ۲۲۷. نقل از خرمشاهی، ج ۱: ۶۵۶). کمال‌الدین اسماعیل گوید:

زهی ز شرم کلاه‌داری‌ات دل بدخواه/  
شکسته بسته و در هم شده چو چین  
قبا (کمال‌الدین اسماعیل: ۲۰۸. نقل از  
خرمشاهی، همان: ۶۵۷). با این توضیح، این  
بیت به فرمانروایی و عظمت مقام حضرت  
محمد (ص) اشاره می‌کند.

رواق بالای (بلند) طاق نهم که نقطه اوج آسمان‌هاست در برابر عظمت مقام حضرت محمد (ص) اعتبار خود را از دست داده است. شاعر می‌گوید: ای محمد، گوشه کلاه تو (مقام رفیع تو) عظمت و بلندی آسمان نهم (رواق بلند طاق نهم) را شکست داده است (تو در معراج از آخرین فلک هم بالاتر رفته‌ای و گذشته‌ای).

نکته گفتنی دیگر درباره این بند مربوط به بیت زیر است:

ایزد که رقیب جان خرد کرد

نام تو ردیف نام خود کرد

منظور این بیت تنها اشاره به آمدن نام پیامبر بعد از نام خداوند در بعضی آیات قرآن نیست بلکه آنچه شاعر در نظر داشته، برابر نهادن واژگان جان و خرد در مصراع اول با الله (خود) و رسول (تو) در مصراع دوم است. نکته ظریفی که شاعر به آن توجه دارد این است که خداوند خرد را نگهبان جان قرار داده اما برای پیامبر نگهبانی به جز خود نپسندیده است (نام تو ردیف نام خود کرد). ردیف کردن نام پیامبر با نام خود، اشاره به همین حفاظت و نگهبانی از پیامبر اکرم (ص) است که در تقابل با جان و خرد در مصراع اول روشن می‌شود؛ یعنی خداوند خرد را نگهبان جان قرار داد و خود، نگهبان تو شد.

یکی دیگر از تحولات نحوی زبان مربوط به مقوله حذف و جابه‌جایی و اجزاء جمله به‌خصوص در شعر است:

نه سایه دارم و نه بر، بیفکنندم و سزاست  
اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند  
آنچه در این بیت قابل توجه است، دو مقوله حذف و کاربرد «واو» است. قبل از اینکه با برگرداندن حذفیات این بیت معنای آن روشن شود، لازم است درباره حرف ربط «و» در این بیت توضیحی داده شود.

حرفی که دو کلمه یا جمله را به یکدیگر عطف می‌کند، در خط فارسی به صورت «و» نوشته می‌شود که تلفظ آن در زبان گفتار و شعر (جز در آغاز مصراع) به حکم وزن همزه مضموم (O) تلفظ می‌شود (خانلری، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۲۰). «و» با مانده «ud» فارسی میانه است. «و» چهار تلفظ دارد: و، و، و، و (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۹۱).

«و» حرف ربط معنای مختلف دارد:

۱. برای عطف: این همه هیچ است چون می‌بگذرد/ تخت و امر و نهی و گیر و دار
۲. استبعاد و مبنایت: من و انکار شراب این چه حکایت باشد/ غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
۳. حالت: اینکه پنجاه رفت و در خوابی/ مگر این پنج روزه دریایی
۴. ملازمت: چو فردا برآید بلند آفتاب/ من و گرز و گردان و افراسیاب
۵. تقابل و معیت: عمر برف و آفتاب

تموز/ اندکی ماند و خواجه غره هنوز

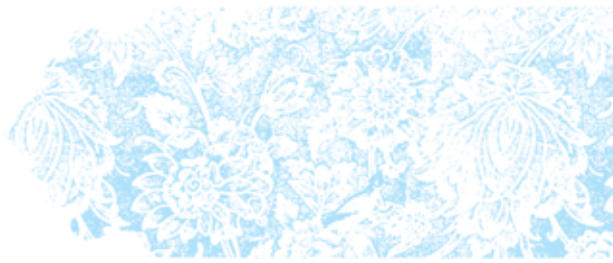
۶. مساوات: عیب جوانی نپذیرفته‌اند/  
پیری و صد عیب چنین گفته‌اند  
(برای معنای گوناگون «و» نگاه کنید  
به: فرشید ورد؛ ۱۳۸۷: ۲۲۷ و خیامپور،  
۱۳۷۲: ۱۸۶)

در نگاه اول، عده‌ای ممکن است این «واو» را زائد تصور کنند یا آن را در معنای حرف ربط وابسته ساز بدانند؛ یعنی معنای «اگر» را برای آن فرض کنند ولی می‌توان با نشان دادن ژرف‌ساخت و زیرساخت این بیت، یعنی با برگرداندن حذفیات، اجزاء سخن را به خوبی نمودار ساخت و هر گونه ابهامی را از آن برطرف نمود. ساختار اصلی این بیت قبل از حذف این گونه بوده است:



[چون] [من] نه سایه دارم و نه بر [دارم]  
مرا بیفکنند و سزاست [که مرا بیفکنند]  
وابسته (پیرو) هسته (پایه) وابسته (پیرو)  
جمله مرکب جمله مرکب  
مصراع اول بیت از دو جمله مرکب تشکیل شده است که پیوند وابستگی از سر مصراع اول حذف شده و در جمله مرکب دوم جمله وابسته محذوف است. این جمله وابسته در حکم نقش اصلی نهاد برای جمله است؛ یعنی قابل تأویل به نقش نهادی است که البته از سخن حذف شده است: افکندن من سزاست. حال کاملاً مشخص است «و» در مصراع اول برای عطف دو جمله مرکب به کار رفته است (برای شناخت پیروهای غیر موصول نگاه کنید به ارژنگ، ۱۳۸۷: ۱۹۴).

بچه‌های آسمان: اضافه وصف گونه  
(اضافه‌ای که در آن مضاف‌الیه ارزش وصفی دارد)



باید علاوه بر نشانه‌ها و روابط آشکار به کشف روابط نهفته موجود در زیربنای جمله‌ها نیز توجه کند؛ زیرا روساخت دقیقاً بر صورت زیرساخت منطبق نیست. در این مقاله، بازخوانی و بازگردانی چند بیت از کتب ادبیات فارسی دبیرستان با این نگرش انجام گرفت و برای توضیح ابیات مزبور کوشش به عمل آمد.

### منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). **دستور تاریخی زبان فارسی**. تهران: سمت.
۲. داودی، حسین و ... (گروه مؤلفان). (۱۳۸۱). ادبیات فارسی (۱). سال اول آموزش متوسطه.
۳. (۱۳۸۱). ادبیات فارسی (۲). سال دوم آموزش متوسطه.
۴. احمدی، احمد و ... (گروه مؤلفان). (۱۳۸۳). ادبیات فارسی (۳). سال سوم آموزش متوسطه.
۵. ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۷). **دستور زبان فارسی امروز**. تهران: قطره.
۶. اصفهانی، جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق. (۱۳۷۹). به تصحیح وحید دستگردی. تهران: نگاه.
۷. باقری، مه‌ری. (۱۳۸۵). **تاریخ زبان فارسی**. دانشگاه پیام نور.
۸. بهار، محمدتقی. (۱۳۷۳). **سیک‌شناسی**. تهران: امیرکبیر.
۹. خانلری، پرویز. (۱۳۷۴). **تاریخ زبان فارسی**. تهران: نشر سیم‌رغ.
۱۰. خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۳). حافظ‌نامه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۷۲). **دستور زبان فارسی**. کتاب‌فروشی تهران.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. دانشگاه تهران. مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۱۳. شعار، جعفر. (۱۳۷۳). **گزیده تاریخ بلعمی**. تهران: قطره.
۱۴. شهساز، علی‌اصغر. (۱۳۸۶). «ای طاق نهم رواق بالا»، بویه، دوره پنجم، شماره چهارم، صص ۳۸-۳۶.
۱۵. صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۹۱). **گفت‌وگوی تلفنی**. فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۶. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۷). **دستور مختصر تاریخی زبان فارسی**. تهران: زوار.
۱۷. وحیدیان کامیار و عمرانی، غلامرضا. **دستور زبان فارسی (۱)**. تهران: سمت.
۱۸. گروه زبان و ادبیات زبان فارسی بوشهر، وبگاه تخصصی، آخرین بازنگری ۸/۲۸/۸۷.
۱۹. گروه زبان و ادبیات فارسی اردبیل، وبگاه تخصصی، آخرین بازنگری ۸/۲۸/۸۷.
۲۰. گروه زبان و ادبیات فارسی بهشهر، وبگاه تخصصی، آخرین بازنگری ۸/۲۶/۸۸.
۲۱. مثنوی معنوی، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. ۱۳۸۸. (لوح فشرده)
۲۲. نظامی گنجوی، (۱۳۷۶). **هفت پیکر**. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

این نوع اضافه را، به‌خصوص زمانی که مضاف‌الیه جنس و نوع مضاف را بیان کند، اضافه بیانی دانسته‌اند. باید گفت در موارد زیر همه مضاف‌الیه‌ها قابل تبدیل به صفت‌اند. «این نوع اضافه را می‌توان از زمره اضافه اختصاصی نیز به حساب آورد» (صادقی. فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گفت‌وگوی تلفنی، ۱۳۹۱). گاهی مضاف‌الیه از مصدرهای عربی است که به صفت بیانی ساده قابل تأویل می‌باشد:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر  
بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر  
(مثنوی، ۱/۳۹۸۹)

که اشتهار خلق بند محکم است  
در ره این از بند آهن کی کم است  
(مثنوی، ۱/۱۵۴۹)

دید گو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها  
رفت لقمان سوی داوود صفا  
(مثنوی، ۳/۱۸۴۳)

مقصود از بیان این مقدمه، توضیح توصیف عنوان یکی از درس‌های ادبیات فارسی ۲ است که به‌نظر می‌رسد در آن اسم یا مضاف‌الیه را صفت تلقی می‌کنیم: «بچه‌های آسمان» که به معنای بچه‌های آسمانی است. با این توضیح همه تأویل‌ها و تفسیرها در این رابطه به آسانی قابل حل‌اند.

نتیجه اینکه، دانستن ویژگی‌های سبکی و آشنایی با علم دستور زبان در روشن ساختن معنای متون نظم و نثر کهن و جدید کمک قابل توجهی می‌کند. این اصلی است که در زبان‌شناسی ساخت‌گرا و زایشی‌گشتاری به آن توجه می‌شود. البته در روشنگری مطالب فوق بیشتر روش دستور «زایشی-گشتاری» مورد توجه بوده و نشان داده شده است که معنی در ساخت‌های نحوی تا چه اندازه اهمیت دارد. باید توجه کرد که هر نوع ابهام در جمله به روساخت آن مربوط است. البته این جدا از تطور و تحول زبان می‌باشد. چامسکی معتقد است که دستور زبان برای توصیف واقعیات زبانی